

به نام خدا

قصه بره زیبا و سطل های رنگ

نویسنده: دکتر رضا ریحانی | درمانگر مجاز ICEEFT کانادا

ویژه کودکان ۴ تا ۹ سال



هدف: یکی از مهم ترین مواردی که هر کودکی، مخصوصا دخترها باید آن را با گوشت و پوست و استخوان خود درک کنند این است که آن ها به همان صورتی که هستند « زیبا و قشنگ » می باشند. قصه « بره زیبا و سطل های رنگ » یک قصه در مورد استفاده نکردن کودکان از لوازم آرایشی است. کودکان با این قصه می آموزند که مانند هر کودک دیگری زیبا هستند و برای خوشگل شدن نیازی به لوازم آرایشی و آرایش کردن صورت خود ندارند.

در یک روستای خوش آب و هوا، بره کوچولویی زندگی می کرد. اسم این بره کوچولو « سو » بود. سو بره کوچولوی بامزه و خوشگلی بود. او مثل همه بره های دیگر روستا خیلی زیبا بود. اما سو بسیار بازیگوش و کنجکاو هم بود. او همیشه دوست داشت زیباتر به نظر برسد. برای همین، همیشه فکر می کرد که چطور می تواند این کار را انجام دهد و خودش را خوشگل کند.

یک روز، سو در حال قدم زدن بود. دوستان سو مشغول بازی بودند که یکی از آن ها سو را دید. از دور داد زد و گفت: « سو! بیا اینجا. بیا پیش ما. بیا توام با ما بازی کن! ». اما گوش های سو هیچ صدایی را نمی شنید. سو غرق در فکرهای خودش بود. او بسیار زیبا بود اما باز هم به فکر این بود که زیباتر به نظر برسد. همینطور که سو قدم می زد، چشم هایش به چیزی افتاد که برق زد.

سو یک سطل رنگ دید. او به یاد حرف پدرش افتاد که می گفت: « اگه دوس داری نقاشیتو قشنگترش کنی، باید خوب اون رو رنگ آمیزی کنی! ». در ذهنش جرقه ای خورد و با خود گفت: « آها! فهمیدم. اگه بخوام زیباتر از الانم باشم، باید از رنگ ها کمک بگیرم. ». و بعد، سر را داخل سطل رنگ کرد. و بعد خودش را در آینه روی دیوار دید و سعی کرد تا با دست های کوچکش رنگ های مختلف را به صورتش بزند. او از دیدن خودش خیلی خوش حال شد. سو فکر می کرد شبیه یک موجود زیباتر شده است.

حالا دیگر گوش های سو صدا ها را می شنید. صدای آرام باد خنک و آواز گوش نواز گنجشکان را می شنید. سو به سمت خانه بر می گشت که یکی از دوستانش او را از پشت دید. فریاد زد: « بره ناqlا! توام بیا اینجا. بیا پیش ما. بیا همه باهم

بازی کنیم!». این بار سو صدا ها را می شنید. او فکر می کرد زیباتر شده است، برای همین با خوش حالی برگشت و به سمت دوستانش دوید. اما همینکه به آن ها نزدیک شد، آن ها خیلی ترسیدند. و بعد، پا به فرار گذاشتند.

سو خیلی ناراحت شد. داد زد و گفت: «منم. سو. کجا رفتین؟». سپس، بچه ها آرام و آرام و با کمی ترس برگشتند. یکی از بچه ها گفت: «از کجا بدونیم راست میگی؟ تو شبیه گرگا شدی. شاید اصلا گرگی!». سو خندید و صورتش را با آب حوض شست. و بعد بچه ها فهمیدند که او همان سوی زیبا بوده است. همه برگشتند و همه با هم شروع کردند به بازی کردن. وقتی بازی تمام شد، یکی از بچه ها گفت: «تو چرا صورتتو رنگی کردی؟ تو که زیبایی!». سو گفت: «می خوام زیبا و زیباتر باشم!». و بعد به سمت خانه رفت.

دوباره فردا، سو بیدار شد و از مادرش اجازه گرفت تا بیرون برود. او دنبال یک سطل رنگ دیگر بود. او نمی توانست زیبایی خودش را ببیند. برای همین، می خواست با رنگ خودش را زیبا کند. او خودش را یک نقاشی می دید که خیلی هم زیبا نیست و برای زیبا شدن به رنگ های مختلف نیاز دارد. او عاشق رنگ ببر ها بود. می خواست خودش را مثل ببر ها خوشگل کند. او رفت و رفت تا سطل رنگی را پیدا کرد. دوباره صورتش را داخل سطل رنگ کرد و خودش را رنگ آمیزی کرد.

دوباره با خوش حالی سمت دوستانش دوید. اما دوستانش فکر کردند او یک بچه ببر زیباست که لباس بره پوشیده است. برای همین، دوباره پا به فرار گذاشتند. سو از اینکه دوستانش او را نمی شناختند و فرار می کردند خیلی ناراحت شد. فورا صورتش را شست و به دوستانش گفت: «بیاین اینجا. منم. سو!». دوباره بچه ها صورت واقعی سو را دیدند و برگشتند. یکی از بچه ها گفت: «ما نقاشی نیستیم که بخوایم با رنگ خودمونو قشنگ کنیم. ما رو نگاه کن. همه ما بچه ها خیلی زیاد قشنگیم. نیازی به رنگ آمیزی نداریم!». و بعد، همه شروع به بازی کردند و سو هم قول داد که دیگر خودش را شبیه یک نقاشی نبیند که نیاز به رنگ دارد.

قصه در مورد استفاده نکردن کودکان از لوازم آرایشی: سوالاتی که باید پرسید

سوالاتی که در پایان قصه می پرسید، اثربخشی قصه را افزایش می دهد. نبوغ خفته پیشنهاد می کند در پایان قصه این سوالات را از فرزندان بپرسید: «چرا سو متوجه صدای دوستش نشد و صدای او را نشنید؟»، «سو برای اینکه زیبا به نظر برسد، چه فکری به ذهنش رسید؟»، «چرا وقتی سو سمت دوستانش دوید، آن ها ترسیدند و فرار کردند؟»، «اگه تو دوست سو بودی، دلت می خواست به او چه بگویی؟».